

مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز
دوره بیست و دوم، شماره سوم، پاییز ۱۳۸۴ (پیاپی ۴۴)
(ویژه‌نامه زبان و ادبیات فارسی)

بازتاب سیر آفاق و انفس در اشعار صائب تبریزی

دکتر محمد عبیدی‌نیا*

دانشگاه ارومیه

چکیده

سفر همواره مضمونی بسیار رایج و پر کاربرد در آثار منظوم و منثور ادبی بوده است. با رواج تصوف، صوفیان برای تهذیب مریدان، آنان را به سفرهایی طولانی وادار می‌کردند، اما به مرور این اندیشه مطرح شد که سفر باطنی یا در اصطلاح سیر انفس در تحقق کمال و تهذیب نفس بسیار مؤثرتر واقع می‌گردد؛ از این رو غالباً در صورت عدم امکان سیر انفس، سیر آفاق مطلوب محسوب می‌شد. با ورود تصوف به شعر، بسیاری از اندیشه‌ها و تعالیم صوفیان وارد حوزه شعر شد. در این میان صائب تبریزی چه به سائقه‌های شخصی و چه به سبب تأثیر پذیری عمیق از مولانا، پاره‌ای از این تعالیم را دست مایه‌ی مضمون‌های شاعرانه قرار داده است. از جمله در قالب تشبیهات و تصاویری زیبا و نیز در خلال تعبیرات متنوع در خصوص سفر باطنی یا سیر انفس سخن گفته است.

واژه‌های کلیدی: ۱. سیر ۲. سفر ۳. آفاق ۴. انفس ۵. صائب

۱. مقدمه

محققان ادبی که گاه و بیگاه به انگیزه‌های تحقیقی متفاوت آثار منظوم یا منثور ادبی را می‌خوانده‌اند نیک می‌دانند که موضوع سفر، سرچشمه‌ی پدید آمدن برخی از این آثار در ادوار مختلف بوده است. کم نیستند اشعار یا امثالی که مثلاً به مشقات و مصایب سفر پرداخته‌اند. به عنوان نمونه می‌توان از مثل معروف عربی «السفر قطعه من السقر»^۱ و یا دو بیت نغز زیر از حافظ یاد کرد:

نماز شام غریبان چو گریه آغازم به مویه‌های غریبانه قصه پردازم
به یاد یار و دیار آن چنان بگریم زار که از جهان ره و رسم سفر بر اندازم

(حافظ، ۳۲۵)

و نیز کم نیستند اشعار یا امثالی که درباره‌ی حکمت‌ها و فواید سفر سروده شده‌اند:

کودکی در سفر تو مرد شوی رنج‌ه از راه گرم و سرد شوی

(سنایی، ۴۷۶:۱۳۷۴)

یا:

تا تو در خانه صید خواهی کرد دست و پایت چو عنکبوت بود

(سعدی، دهخدا، ۹۷۶:۱۳۶۳)

یا:

از سفر بیدق شود فرزین راد وز سفر یابید یوسف صد مراد

(مولوی، دهخدا، ۹۷۷:۱۳۶۳)

از آنجا که در سده‌های آغازین هجری اغلب علوم اعم از لغوی یا نقلی یا - حتی در پاره‌ای موارد- عقلی، به روایت و اسناد متکی بود، طالبان دانش ناگزیر از سفرهای طولانی به سرزمین‌های دوردست بودند تا بتوانند با کم کردن واسطه‌ها یا - در اصطلاح - رجال یاد شده در اسناد و روایات بر استواری و صحت آنچه می‌خواندند بیفزایند. از این رهگذر سرزمین‌های اسلامی مملو از مسافرانی بوده است که گاه بیشتر ایام عمر خویش را در سفر سپری می‌کرده‌اند. گاهی هم شاعرانی در جستجوی ممدوحانی ثروتمندتر یا قدرتمندتر، پذیرای سفرهایی طولانی می‌گشتند که آثار بعضی از این سفرها در پاره‌ای از قصاید دوره‌ی سبک خراسانی به ویژه در شعر منوچهری نیک هویدا است.

غریب از ماه والاتر نباشد که روز و شب همی بررد منازل

(منوچهری، ۵۵)

یا:

فلک چون بیابان و مه چون مسافر منازل منازل مجرّه طریقاً

(منوچهری، ۷)

هنگامی که تصوف در میان مسلمانان پدید آمد و به سرعتی شگرف در اقصی نقاط سرزمین‌های اسلامی پرگسترده، بیش از پیش بر اهمیت سفر افزوده شد؛ چون مشایخ تصوف مریدان را از باب ریاضت و قطع تعلقات و علائق، و یا از باب محک زدن توکل و ترک سبب مریدان و یا احیاناً از باب دیدار دیگر مشایخ و خانقاه‌های دیگر بلاد و یا زیارت قبور اولیا الله، به سفرهای طولانی وادار می‌نمودند. (هجویری، ۵۹: ۱۳۷۸) در درباره‌ی توجیه کبود جامه بودن صوفیان گوید: «اما معنی آن که بیشترین جام‌های ایشان کبود باشد، یکی آن است که اصل طریقت ایشان بر سیاحت و سفر نهاده‌اند و جامه‌ی سفید اندر سفر بر حال خود نماند». در کیمیای سعادت هم از قول بشر حافی نقل شده: «ای قرایان سفر کنید تا پاک شوید که آب به یک جای ماند بگنند» (غزالی، ۳۵۸). همچنین در رساله‌ی قشیریه در آغاز مطلبی درباره‌ی سفر آمده است: «و چون رای بسیاری از این طایفه اختیار سفر بود این باب در این رسالت در ذکر سفر بیاورد از آنک معظم کار ایشان بر این است» (قشیری، ۴۸۷).

اندیشه‌ی «سفر» در میان صوفیان به مرور همچون دیگر اصطلاحات و مفاهیم، که در بدو پیدایش بسیط بوده‌اند اما اندک اندک گسترش و عمق یافته‌اند، ریشه و شاخه و برگ‌هایی یافت. از همان آغاز بزرگان تصوف تلاش نمودند تا با ذکر آیاتی از قرآن، مقوله‌ی سفر را استدلالی‌تر و یا به تعبیری شرعی‌تر گردانند. غزالی در کیمیای سعادت آیه‌ی «و لم یظنوا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله من شیء»^۲ را دعوت به سفر باطنی می‌داند (غزالی، ۳۵۷: ۱۳۶۱) و نیز در احیاء علوم الدین آیات «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم...»^۳ و «فی الارض آیات للموقنین و فی انفسکم»^۴ را دعوت به هر دو سفر ظاهری و باطنی می‌خواند (غزالی، ۲۱۷: بی تا).

در ادامه‌ی این مسیر، آنان سفر را به اقسامی تقسیم نمودند که سرانجام به دو بخش سیر آفاق و سیر انفس منتهی شد. در کشف اصطلاحات الفنون در باب سفر آمده است: «السفر هو توجه القلب الی الحق و السیر مترادف له و الاسفار اربعه»^۵ (تهانوی، ۳۵۵: ۱۴۱۸) سپس در باب این سفرهای چهارگانه گفته شده که سفر اول سیر الی الله است که از انفس آغاز می‌شود و به آفاق منتهی می‌گردد، این سفر با قلب سالک صورت می‌پذیرد. سفر دوم سیر فی الله است که با اتصاف به صفات حق و محقق گرداندن اسم‌های آن ذات مقدس انجام می‌گیرد؛ نهایت این سفر افاق اعلی است و مسافر در آن «روح» سالک است. سفر سوم برای رسیدن به عین الجمع و بارگاه احدیت می‌باشد که همان مقام قاب قوسین است. سرانجام سفر چهارم یا سیر بالله در تکمیل سفرهای قبل است و مقام بقای بعد از فنا فرجام آن^۶ (همان). نویسنده در ادامه به نقل از یکی از حواشی تفسیر بیضاوی گوید: «ان السفر سفران سفر الی الله و هو متناه... و سفر فی الله و هو غیر متناه»^۷ (همان، ۳۶۳).

بر اساس توضیحات غزالی در احیاء علوم الدین و کیمیای سعادت، همچنین بر طبق توضیحات قشیری و هجویری، سفر به دو بخش ظاهری و باطنی یا آفاقی و انفسی تقسیم می‌شود و از این دو سفر ترجیح با سفر باطنی است، اما از آنجا که سفر باطنی یا انفسی بسیار دشوار است اگر سالک از انجام آن عاجز آمد می‌تواند به سفر ظاهری یا آفاقی بپردازد. در رساله‌ی قشیریه بعد از تقسیم‌بندی یاد شده گوید: «هزاران بینی که به تن سفر کند و اندکی بود آن

که به دل سفر کند» (قشیری، ۴۸۷ و ۴۸۸). در ادامه، از قول یکی از مشایخ صوفیه سفر ظاهری را زمینی و سفر باطنی، را آسمانی می‌خواند. در کیمیای سعادت هم بعد از تقسیم‌بندی و ترجیح سفر باطنی از قول ابوسعید ابوالخیر گوید: «نمردان را پای آبله گردد و مردان را سُرین» (غزالی، ۳۵۷). غزالی همچنین در مقایسه‌ی این دو سفر می‌گوید که در سفر ظاهری شخص به کعبه می‌رود اما در سفر باطنی کعبه به استقبال او می‌آید (همان). غزالی در احیاء سفر باطنی را برای رها کردن اعتقادات خرافی و تقلیدی و رسیدن به ایمان حقیقی ضروری می‌داند (غزالی، ۲۱۷). با ورود تصوف به حریم شعر فارسی، بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم تصوف نیز به تبع آن، به شعر فارسی راه یافتند و به مضمون‌هایی نسبتاً رایج برای شعر شاعران صوفی یا شاعرانی که از تصوف متأثر بودند بدل گشتند. میرزا محمدعلی بن میرزا عبدالرحیم صائب تبریزی (ف ۱۰۸۱ یا ۱۰۸۶) شاخص‌ترین چهره‌ی شعر سبک هندی یا (اصفهانی) است. وی اگرچه صوفی نبوده است اما به پیمانه‌ی بسیار گسترده‌ای از تصوف تأثیر پذیرفته است. خود وی در این باب گوید:

اقتدا تا به مولوی کرده است شعر صائب تمام عرفان است

(صائب، ۲۵۵)

شاعر ما در مواردی دیگر از دیوان خود -که چندان کم شمار هم نیستند- به این تأثیرپذیری آشکار خود از مولانا و تصوف وی اشاره‌هایی دارد از جمله:

چون بیابد نور فیض از روح پاک مولوی شمس تبریزست صائب در میان عاشقان

(صائب، ۲۹۰۲)

و یا مثلاً این بیت:

این جواب آن غزل صائب که ملا گفته است عاشقی دانی چه باشد جان و دل پرداختن

(صائب، ۲۹۰۸)

از همین روی بسیاری از اصطلاحات و مفاهیم تصوف در قالب مضمون‌ها و تعبیر بسیار دلکشی در لابه‌لای اشعار صائب جلوه یافته‌اند که از رهگذر سیر و سفر در سطحی به نسبت گسترده با بخش‌های دوگانه آفاقی و انفسی در آیینی اشعار صائب بازتاب یافته‌اند.

ما در این مقاله ضمن پرداختن به سفر در اشعار صائب، بر آنیم تا اثبات کنیم که وی همچون عارفان تراز اول، اغلب سیر انفس را بر سیر آفاق ترجیح می‌داده است.

۲. انواع سفر در شعر صائب و اهداف متفاوت آن

از آن‌جا که قریب به اتفاق شعرای سبک هندی از جمله صائب، به دلیل اقتضات گوناگونی که نه تنها شرح و تفصیل بلکه بیان مجمل آن نیز از حوصله‌ی این مقاله خارج می‌باشد- بخشی از عمر خود را به سفر هند اختصاص داده‌اند، طبیعی خواهد بود اگر مباحث مربوط به سفر آفاقی در شعر این شعرا و نیز شعر صائب جایگاه ویژه‌ای داشته باشد. صائب در بیت‌های نسبتاً فراوانی سفر را برای کسب عزت، حرمت، نام، نان و ... لازم می‌داند:

شد یوسف آن که رشته‌ی حب الوطن گسیخت آمد برون ز چاه کسی کاین رسن گسیخت

(صائب / شعار / ۲۶۶)

چند در خاک وطن غنچه بود بال و پرم در سر افتاده چو خورشید هوای سفرم

(صائب / شعار / ۲۹۱)

بلند نام نگرده کسی که در وطن است ز نقش ساده بود عقیق تا در یمن است

(صائب / شعار / ۲۶۷)

می‌برد عزت غربت وطن از یاد غریب آب از گوهر سیراب نیاید بیرون

(صائب / ۳۰۵۶)

- می‌زبان غربت از زر و گوهر لبالب است در پله‌ی وطن چه اقامت کند کسی
(صائب / ۳۳۷۹)
- گاهی هم چون از زندگی در وطن ناخرسند است و قدری که آن را چشم می‌دارد نمی‌بیند از سفر سخن
می‌گوید:
- دل رمیده‌ی ما شکوه از وطن دارد عقیق ما دل پرخونی از یمن دارد
(صائب / شعار / ۲۴۲)
- صائب به شهرهای دگر رو مرا ببین این سرمه در سواد صفاهان پدید نیست
(صائب / شعار / ۲۵۶)
- در بیت زیر هم صائب فرار بی حاصل از بخت سیاهش را دلیل اقدام به سفر می‌خواند:
- پنداشتم ز هند شود بخت تیره سبز این خاک هم علاوه‌ی بخت سیاه شد
(صائب / شعار / ۲۴۸)
- اما گاهی صائب در سیر آفاق اهدافی والاتر و مقاصدی ارجمندتر را جستجو می‌کند. در این گونه موارد دیگر سفر
برای فرار از فقر یا گمنامی و خمول نیست بلکه کسب مراتب معنوی در آن منظور نظر است؛ مراتبی که چه بسا مشابه
آن در سیر انفس جستجو می‌شود. به عنوان مثال صائب در بیتهای سفر را برای نیل به راست کیشی ضروری می‌داند.
زیر گردون راست کیشان را نمی‌باشد قرار منزل آسایش تیرست بیرون از کمان
(صائب / ۲۸۹۵)
- گوی جز در سفر نمی‌توان از چنگال خرافه‌ها یا کژ راهگی‌ها گریخت و متعاقب آن به وسعت مشربی که از دید
صائب معادل اقامت در بهشت است (گلچین معانی، ۱۳۷۳: ۵۶۰) نایل آمد.
- سفر از نظر صائب چون خانه بر دوشی و رها کردن تعلقات را موجب می‌گردد، گاهی می‌تواند در نیل به وارستگی
و «تجربید» سودمند افتد.
- خانه بر دوشان نمی‌گیرند در جایی قرار سیل کی بر خاطر کُھسار می‌گردد گران
(صائب / ۲۸۹۷)
- سفر می‌تواند آینه‌وار، شاعر طوطی صفت را به سخن وادارد و با الهام شعر به وی مایه‌ی قوت و جلای قریحه‌اش
گردد:
- خاک غربت بود آینه‌ی ارباب سخن طوطی آن به که رود از شکرستان بیرون
(صائب / ۲۸۹۷)
- اقامت در وطن ممکن است موجب کدورت و تیرگی وجود شخص گردد، همان گونه که آب نیز در هنگام رکود
بدین سرنوشت دچار می‌شود:
- دل نیز سیه می‌شود از گوشه‌نشینی در گوهر اگر سبز شود آب ستاده
(صائب / ۳۲۲۹)
- اقدام به سفر به ویژه انتخاب مقاصد دور و مسیرهایی طولانی به بلندی همت و والایی اراده‌ی شخص می‌انجامد.
ز خودداری به دست و پا ره نزدیک می‌پیچد عنان چون موج می‌باید در این دریا رها کردن
(صائب / ۳۰۰۸)
- پاره‌ای اوقات هم فایده‌ی سفر از دید صائب، زیارت اماکن مقدس و بقاع متبرک می‌باشد:
- من و دو چشم تر و خاک کربلا صائب به عافیت طلبان سیر اصفهان تنها
(صائب / شعار / ۲۴۱)
- یاد بغداد و طواف مرقد شاه نجف از دل صائب حضور اصفهان را می‌برد
(صائب / شعار / ۲۴۳)

با همه‌ی این اوصاف و مزایا، سفر مشقات و مشکلات خاص خود را نیز دارد که در جای جای شعر صائب انعکاس و جلوه‌ی ویژه‌ای یافته است:

خوشم به یاد شکر خنده‌ی وطن، ورنه
ز شام هجر بود تلخ‌تر غریبی من
(صائب / ۳۰۸۳)

سفر اگر چه دو گام است بی مشقت نیست
که ناله در حرکت آید از قلم بیرون
(صائب / ۳۰۸۴)

صائب در جایی از دیوان ضمن گله از غربت می‌گوید، به گونه‌ای بدان معتاد و خوگر شده که نه تنها رغبت به وطن در وجود وی کشته شده، بل دیدار آن یادآور طعم زهر در کام است.

صبح وطن به دیده‌ی من کام ازدهاست
یارب مباد خوی به غربت کند کسی
(صائب / ۳۳۷۹)

و در جایی هم اشاره دارد که غربت مایه‌ی رفع درد و محنت یتیمی وی نگشته است:

در غریبی چاره‌ی گرد یتیمی چون کنم
من که در دریا ندارم شستشوی خویشتن
(صائب / ۲۹۲۳)

صائب در بیتی از دیوان خود، اهداف و ره آورده‌های قابل حصول در سفر را حقیرتر از آن می‌داند که در خود تمایلی جدی به سفر احساس کند:

زلیخا همتی در عرصه‌ی عالم نمی‌یابد
به امید که آید یوسف از چاه وطن بیرون
(صائب / ۳۰۳۴)

و سرانجام در بیت‌هایی از دیوان صائب، سفر مرگ یا سفر آخرت نیز به عنوان یکی از مصادیق سفر مد نظر می‌تواند باشد:

سفر نزدیک شد، فکر اقامت را ز سر واکن
مهیای وداع آشیان شو، بال و پر واکن
(صائب / ۳۰۲۱)

نه گشته تنگ زمان سفر، ز دانه‌ی اشک
برای راه فنا توشه‌ای مهیا کن
(صائب / ۳۰۷۴)

۳. ترجیح مستقیم و صریح سیر انفس بر سیر آفاق

همان‌گونه که پیش‌تر اشاره شد به رغم پر شمار بودن اشعار مربوط به سیر آفاق در دیوان صائب، وی سیر انفسی را بسیار مهم‌تر، ارزشمندتر و مؤثرتر از سیر آفاقی برای نایل گرداندن انسان به کمال می‌داند. بنابراین طبیعی است که شواهد شعری مربوط به این بخش هم فراوان‌تر و هم متنوع‌تر باشند. در بخش وسیعی از این شواهد صائب در قالب تشبیهات و تصاویر گوناگونی به اثبات ارزش و اثر سیر انفس می‌پردازد:

منزل آسایش من محو در خود گشتن است
گردبادی می‌تواند راهبر باشد مرا
(صائب / قهرمان / ۲۱)

حرکت دایره‌وار گردباد پیرامون خود، سیری باطنی را در ذهن صائب تداعی‌گر گشته است.

موانع سیر و دور شد صائب
صافی آب ایستاده مرا
(صائب / قهرمان / ۲۴)

صائب در بیت‌هایی با توجه به پندار قدما که رفتن قطره‌ی باران به درون صدف را مایه‌ی تبدیل آن به مروارید دانسته‌اند، ایستادن و اقامت و خلوت آب در صدف را مایه‌ی تحول و تکامل آن می‌داند که این خود به گونه‌ای گویای این امر است که صائب از رخداد و تحول مزبور نوعی سیر انفسی استنباط نموده است.

- صیقل آیین‌های آب روان استادگی است بی تأمل گوهر سنجیده نتوان یافتن
(صائب / ۲۹۲۴)
- در این محیط عنان را کشیده‌دار چو موج که از ستادگی آب گهر شود روشن
(صائب / ۳۰۷۳)
- چیست خاک تیره تا باشد تماشاگاه ما سیرها در خویشتن چون آسمان داریم ما
(صائب / قهرمان / ۲۷)
- در پندار منجمان قدیم افلاک دایره‌وار حول محور زمین در گردش بوده‌اند. پس این گردش می‌تواند به تصویری برای سفر باطنی بدل گردد. در بیت زیر به جای آسمان از واژه‌ی گردون استفاده شده است:
- در خویش چو گردون نکنی تا سفری چند سیرها در خویشتن چون آسمان داریم ما
(صائب / شعار / ۲۲۵)
- از ثابت و سیاره نیایی خبری چند نسیم راه نیابد به خلوتی که مراست
(صائب / قهرمان / ۳۲)
- قرار داشتن غنچه در کاسبرگ و خلوت کردن در آن بدان سان که گویی سر به گریبان دارد و به سیر انفسی مشغول است در جاهایی دیگر از دیوان نیز مورد توجه صائب بوده از جمله:
- غنچه خسی دارد از سیر چمن فارغ مرا هست باغ دلگشایم زیر بال خویشتن
(صائب / ۲۹۲۱)
- گاهی هم به جای خود غنچه، غنچه‌ی تصویر می‌تواند تعبیری باشد از خلوت و سیر انفسی که هرگز به پایان نمی‌رسد:
- در بهشت افتاد هرکس در بروی خویش بست غنچه‌ی تصویر از باد خزان غمناک نیست
(صائب / ذکاوتی / ۲۶۰)
- شور و غوغا نبود در سفر اهل نظر نیست آواز در قافله‌ی شبنم را
(صائب / قهرمان / ۱۳۶)
- گوشی نخرآشد ز صدای جرس ما ما قافله‌ی ریگ روانیم جهان را
(صائب / قهرمان / ۱۴۴)
- در ظاهر اگر شهپر پرواز نداریم افشاندن دست از دو جهان بال و پر ماست
(صائب / قهرمان / ۱۶۰)
- در بیت یاد شده صائب خود را به پرنده‌ای بی‌پرواز تشبیه کرده که توان سفر ندارد و در عوض با دست افشانی بر دو جهان که همان ترک تعلقات (گلچین معانی، ۳۹۰) و نوعی تحول باطنی است به سفر دست می‌یازد.
- روشن‌دلان همیشه سفر در وطن کنند استاده است شمع و همان گرم رفتن است
(صائب / قهرمان / ۱۶۷)
- از انقلاب خون سیه مشک ناب شد مشتاق انقلاب نباشد کسی چرا
(صائب / شعار / ۲۲۱)
- در بیت یاد شده انقلاب در مفهوم نوعی سفر باطنی و حرکت جوهری است که موجب می‌گردد خون بی آن که مسیری را طی کرده باشد به کمال مشک بودن نایل آید.
- هر که خود را جمع می‌سازد همه عالم در اوست بحر را از حلقه‌ی گرداب می‌جوییم ما
(صائب / شعار / ۲۲۲)
- گرداب نیز همچون گردباد با حرکت خاص خود یادآور سیری باطنی است. بیت زیر نیز دربردارنده‌ی تصویری مشابه است:

- خبر ز ساحل این بحر آن کسان دارند که سر به جیب فرو برده همچو گردابند
(صائب/شعار/ ۲۲۵)
- سفر مردم آگاه ز خود بیرون نیست هدف تیر در آغوش کمان است این جا
(صائب/شعار/ ۲۶۰)
- صائب در بیتی دیگر نیز تیر را آن اندازه دل‌بسته‌ی اقامت در کمان می‌داند که می‌گوید وی به اجبار و اکراه حاضر به دور شدن از کمان می‌گردد:
- حضور خانه‌ی خود مغتنم شمار که تیر به زور می‌رود از خانه‌ی کمان بیرون
(صائب/ ۳۰۸۴)
- دل چو بیناست چه غم دیده اگر ناپیناست خانه‌ی آینه را روشنی از روزن نیست
(صائب/شعار/ ۲۲۴)
- در این بیت سالک به آینه‌ای تشبیه شده است که به جای تفرج با چشم سر، با چشم سر در صدد دیدن تصاویر است.
- چون شبان بیدار باشد گله گو در خواب باش دیده بانی آدمی را چون دل آگاه نیست
(صائب/شعار/ ۲۲۴)
- پای خوابیده بود در ته دامن بیدار زاهد آن به که ز محراب نیاید بیرون
(صائب/ ۳۰۵۶)

۴. ترجیح سیر انفس با تعبیراتی غیر مستقیم

- در بیت‌هایی دیگر از اشعار صائب اگر چه به شکل مستقیم از سفر باطنی سخن نمی‌رود، اما با تعبیری از قبیل اقامت در گوشه‌ی دل، یا توجه به رخنه‌ی دل یا گذر از شاه‌راه دل و مفاهیمی مشابه، مضمونی نزدیک به همان توصیه به سیر انفس یا سیر باطنی ایجاد می‌گردد:
- جای من خالی است در وحشت‌سرای آب و گل بعد از این صائب سراغ از گوشه‌ی دل کن مرا
(صائب/قهرمان / ۲۳)
- یاد بهشت حلقه‌ی بیرون در بود در تنگنای گوشه‌ی دل آرمیده را
(صائب/قهرمان/ ۲۴)
- حلقه‌ی بیرون در، در شعر صائب مجازاً به مفهوم نامحرم بودن است (گلچین معانی، ۳۰۹). و مراد شاعر آن است که: آن سان به درون دل خود خزیده است که حتی اندیشه‌ی بهشت را نیز اجنبی و نامحرم می‌پندارد.
- گوشه‌ی امنی که برگ عیش فرش او بود نیست غیر از گوشه دل در سراپای جهان
(صائب/ ۲۹۰۶)
- از رخنه‌ی دل است رهی گر به دوست هست زین راه اختیار سفر می‌کنیم ما
(صائب/قهرمان/ ۲۹)
- تو مرد صحبت دل نیستی چه می‌دانی که سر به جیب کشیدن چه عالمی دارد
(صائب/قهرمان/ ۴۵)
- گوی توفیق از خم چوگان گردون بردن است گوشه کردن از جهان، سر در گریبان داشتن
(صائب/ ۲۹۱۸)
- قدم ز خویش برون نه فلک سواری کن بکش به جیب سر خود کلاه داری کن
(صائب / ۳۰۷۷)

- به چشم ظاهر اگر رخصت تماشا نیست نبسته است کسی شاهراه دل‌ها را
(صائب/قهرمان / ۱۲۸)
- ذوق نظّاره‌ی گل در نگه پنهانست ای مقیمان چمن رخنه‌ی دیوار کجاست
(صائب/قهرمان / ۱۵۸)
- در بیت فوق رخنه‌ی دیوار به معنی دل است و نگه پنهانی، نگاهی است که از طریق دل به نظاره‌ی زیبایی‌ها می‌انجامد.
- آسوده از خزانم و فارغ ز نوبهار در زیر بال خویش کنم سیر باغ را
(صائب/شعار / ۲۲۱)
- در این بیت هم در زیر بال به مفهوم از راه دل است.
- نیست غیر از جنت دل عارفان را قبله‌ای روی گرداندن ز دل از قبله رو گرداندن است
(صائب/شعار / ۲۲۳)
- دید فردوس برین را و خجالت‌ها برد آن که می‌گفت به از گوشه‌ی دل جایی هست
(صائب/شعار / ۲۲۴)
- ما که چون دل گوشه‌ای داریم از گلزار قدس دامن صحرای امکان گر نباشد گو مباحث
(صائب/شعار / ۲۲۶)
- در بیت زیر، صائب سیر و سفر را به جای آن که در دل انجام دهد در فکر و خیال انجام می‌دهد:
- نیست باز آمدن از فکر و خیال تو مرا با رفیقان موافق سفر دور خوش است
(صائب/قهرمان / ۱۶۵)
- در بیت‌های زیر هم دعوت به کر کردن گوش، بستن چشم، رها کردن نور شمع و ترک تماشا همگی به معنای ترک نظاره و تماشای بیرون و رها کردن تفرج و سیر آفاق و پرداختن به سیر انفس می‌باشند. البته شواهدی بدین مضمون در شعر صائب بسیار است اما جهت پرهیز از اطاله‌ی مقاله به همین مختصر بسنده شد:
- گوش را کر کن و بشنو که چه‌ها می‌شنوی دیده بر بند و نظر کن که چه‌ها می‌بینی
(صائب/شعار / ۲۲۷)
- به نور شمع حاجت نیست چون خورشید شد طالع دل بینا چو داری دیده‌ی بینا چه می‌خواهی
(صائب/شعار / ۲۲۷)
- در غیبت خلق است اگر هست حضوری در ترک تماشاست تماشایی اگر هست
(صائب/شعار / ۲۲۴)
- در بیت زیر هم اگر چه از رفتن به گلشن سخن می‌رود، اما این رفتن به قصد تماشا و سیر آفاق نیست بلکه مراد از آن تجربه‌ی لذت پرهیز از تماشاست آن گاه که مقدر باشد:
- نه بوی گل نه رنگ لاله از جا می‌برد ما را به گلشن لذت ترک تماشا می‌برد ما را
(صائب/قهرمان / ۱۲۹)

۵. سفر باطنی در قالب تعبیراتی دیگر

- در اشعار صائب، مضمون‌های فراوانی درباره‌ی عزلت، در خانه ماندن، خلوت کردن، گوشه‌نشینی و مواردی قریب به آن وجود دارد که باز به شکل غیرمستقیم توصیه به رها کردن سیر آفاق و دعوت به اهتمام به سیر انفس است:
- ما گوشه نشینان، چمن آرای خیالیم در خلوت ما نکت گل بار ندارد
(صائب/قهرمان / ۴۶)

- نیست غیر از گوشه‌ی عزلت مرا جایی قرار در صدف چون گوهر سیراب خوابم می‌برد
(صائب/ قهرمان / ۴۷)
- جز من که باغ خویشتن از خانه کرده‌ام در نوبهار سر به گریبان که می‌برد
(صائب/ قهرمان / ۴۷)
- به کسی بود مسلم سفر دیار وحدت که درون خانه باشد همه جا رسیده باشد
(صائب/ شعار / ۲۲۴)
- البته شواهد مربوط به این مضمون نیز بسیار است اما به همین مختصر بسنده شد، شاید بتوان دعوت به «برون آمدن از خویش» یا رسیدن به «از خود بی‌خبری» را هم نوعی دعوت به جستجوی کمال از راه سفر باطنی تعبیر کرد، بیت‌های زیر این‌گونه مضمونی دارند:
- بوی گل و باد سحری بر سر راهند گر می‌روی از خود به از این قافله‌ای نیست
(صائب/قهرمان / ۱۸۱)
- اگر از خویش برون آمده‌ای چون مردان باش آسوده که دیگر سفری نیست ترا
(صائب/ شعار / ۲۲۱)
- نکرده‌ای سفری در رکاب بیهوشی گذشتن از سر کون و مکان چه می‌دانی
(صائب/ ۳۳۵۶)
- برون نیامده از خویشتن سفر نکنی ز خویش تا نبری راه عشق سر نکنی
(صائب/ ۳۳۶۰)
- و سرانجام صائب در بیتی با اشاره به ماندگی ناشی از سیر آفاق، به طور غیر مستقیم به روی آوردن به سیر انفس را توصیه می‌نماید:
- حاصلی جز ماندگی مردم ندارند از سفر می‌دهد از تیه موسی یاد، صحرای جهان
(صائب/ ۲۹۰۶)

۶. نتیجه

همچنان که از خلال مقاله آشکار گردید متصوفه یکی از راه‌های بسیار مهم تهذیب و ریاضت را برای نیل به کمال سفر می‌دانسته‌اند:

- تسافرُوا فتصحوا و تغنموا فرمود بامتمان گزینش رسول هر دو سرا
(مولوی، دهخدا / ۹۷۷)
- اما همواره بر این نکته هم تأکید کرده‌اند که سفر ظاهری هنگامی مطلوب است که سفر باطنی یا سیر انفس میسر نباشد: «سفر باطن سفر دل است در ملکوت آسمان و زمین و عجایب صنع ایزد تعالی و منازل راه دین و سفر مردان این است که به تن در خانه نشسته باشند و در بهشتی که پهنای وی هفت آسمان و زمین است جولان می‌کنند...» (غزالی، ۳۵۷).
- صائب تبریزی مهم‌ترین و برجسته‌ترین شاعر سبک هندی (یا اصفهانی) و یکی از شاخص‌ترین شعرای تاریخ ادبیات ایران، همچون دیگر شعرای سبک هندی به سفر اهتمام جدی داشته است و حتی خود بدان مبادرت ورزیده، مدتی از ایام عمر را در غربت زیسته اما همواره چون صوفیان تراز اول، در قالب تعبیرهای متعدد و فراوان، سیر انفس را بر سیر آفاق ترجیح می‌داده است و به سفر آفاقی جز از سر ضرورت یا به قصد زیارت عنایت و توجهی ندارد. وی پیوسته در جستجوی سفرهایی بوده است که به تعبیر حافظ «روحانی» هستند و در آن «بعد منزل» وجود ندارد.^۱ در بیتی گوید:
- صائب نکشی تا به گریبان سر خود را هرگز نبیری گوی سعادت ز میانه
(صائب / ۳۲۲۳)

با این وصف صائب در بیتی بسیار نغز گوشزد می‌کند که گاهی همین سفر معنوی و باطنی نیز می‌تواند رعونت آفرین باشد:

شود ز گوشه نشینی فزون رعونت نفس سگ نشسته ز استاده سر فرازتر است
(صائب / ذکاوتی / ۲۵۸)

یادداشت‌ها

۱. سفر پاره‌ای از دوزخ است.
۲. بخشی از آیه‌ی ۱۸۵ سوره‌ی اعراف: آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و هر چیزی که خدا آفریده است ننگریسته‌اند. (فولادوند، ۱۷۴:۱۳۷۳).
۳. بخشی از آیه‌ی سوره‌ی فصلت: به زودی نشانه‌های خود را در افق‌ها [ی گوناگون] و در دل‌هایشان بدیشان خواهیم نمود (همان، ۴۸۲).
۴. آیه‌ی ۱۹ و بخشی از آیه‌ی ۲۰ سوره‌ی ذاریات: و روی زمین برای اهل یقین نشانه‌هایی [مقاعد کننده] است و در خود شما (همان، ۵۳۱).
۵. سفر یعنی توجه دل به خداوند و سیر با آن مترادف است. سفرها هم چهار نوع هستند ...
۶. عبارت با اندکی تلخیص و با توجه به مضمون ترجمه شده است.
۷. سفر دو گونه است، سفری به سوی خدا که پایان‌پذیر است و سفری در خدا که بی‌پایان است.
۸. اشاره به این بیت خواجه حافظ است:
گر چه دوریم به یاد تو قدح می‌گیریم
بعد منزل نبود در سفر روحانی
(حافظ / ۴۶۱)

منابع

- تهنوی، محمدعلی بن علی. (۱۴۱۸ق). *کشف اصطلاحات الفنون*، جلد ۲. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- دبیر سیاقی، دکتر محمد. (۱۳۵۶). *دیوان منوچهری دامغانی*، تهران: کتابفروشی زوار.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۶۳). *امثال و حکم*، جلد ۲، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ذکاوتی قراگزلو، علیرضا. (۱۳۷۲). *گزیده اشعار سبک هندی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- سایه، امیر هوشنگ ابتهاج. (۱۳۸۱). *حافظ*، تهران: نشر کارنامه.
- سنایی، ابوالمجد محدود بن آدم. (۱۳۷۴). *حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه*. به تصحیح مدرس رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شعار، جعفر و مؤتمن، زین‌العابدین. (۱۳۶۸). *گزیده‌ی اشعار صائب تبریزی*، تهران: چاپ و نشر بنیاد.
- غزالی، امام محمد. (۱۳۶۱). *کیمیای سعادت*، جلد اول، تصحیح احمد آرام، تهران: چاپ بهرام.
- غزالی، امام محمد. (بی‌تا). *احیاء علوم‌الدین*، جلد ۲، دمشق: عالم‌الکتاب.
- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان. (۱۳۷۴). *ترجمه‌ی رساله قشیریه*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فولادوند، استاد محمد مهدی. (۱۳۷۳). *ترجمه قرآن مجید*، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
- قهرمان، محمد. (۱۳۷۰). *گزیده اشعار صائب*، تهران: انتشارات سخن.
- قهرمان، محمد. (۱۳۷۰). *دیوان صائب تبریزی*، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- گلچین معانی، احمد. (۱۳۷۳). *فرهنگ اشعار صائب*، جلد اول، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- هجویری، ابوالحسن علی بن عثمان. (۱۳۷۸). *کشف‌المحجوب*، به تصحیح ژوکوفسکی، تهران: کتابخانه طهوری.